

بلوغ اخلاقی هدف

محمود بروجردی

رییس «مرکز بین‌المللی گفت و گوی تمدن‌ها»

ادیان الهی است

سخنرانی در همایش بین‌المللی «جهانی شدن و گفت و گوی تمدن‌ها» تفلیس - ۲۰۱۴

نگاهی عمیق به گذشته و حال جامعه انسانی و تجارب تلخ و دردناکی که در طول تاریخ پیوسته بشریت را آزوده است، ما را نسبت به آینده انسان بیمناک می‌سازد. جهان ما به کدامین سو می‌رود؟

وقتی از رابطه انسانی سخن به میان می‌آید، انبوهی از خاطرات تاریخی در ذهن مان مرور می‌شود. خاطراتی ملال‌انگیز اما عبرت‌آموز که از جور و جفا، ستم و تعدی، بهره‌کشی و اجحاف، و نامهربانی و بی‌اعتنایی آدمی به هموعانش و نیز از آمادگی او برای خلق هولناک‌ترین فاجعه‌ها خبر می‌دهند. همستیزی و خشونت حرف دیروز و امروز نیست، بلکه داستانی همیشگی و تکرار شونده است. و به همین سبب است که حتی در دوران بلوغ تفکر علمی و در عصر اکتشافات فضایی نیز شاهد نسل‌کشی‌ها و تکان‌دهنده‌ترین فجایع انسانی هستیم؛ گویی انسان فرهیخته امروز با همه پیشرفت‌های شگفت‌انگیز و خیره‌کننده‌ای که در دانش و فن آوری، تسهیل زندگی مادی، و تسلط بر طبیعت داشته است، از حیث اخلاقی فاصله چندانی با بشر غارنشین ندارد. کشتارهای فجیع در رواندا، بوسنی و هرزه‌گوین، کوزوو، فلسطین، و دیگر مناطق جهان هر یک به تنهایی می‌تواند دلیلی باشد بر استعداد ویرانگری انسان. تکنولوژی پیشرفته نظامی و فنون مرگ‌آفرینی، و تکامل نایافتگی اخلاقی در مجموعه ترکیب مخربی را پدید می‌آورد که حیات جامعه انسانی را در مقیاسی وسیع به مخاطره می‌افکند.

تاکنون اگر صلحی هم برقرار بوده بر مبنای صیانت ذات، احتمال شکست و نگرانی از عقوبت آن بوده است. اما انسان نیاز به صلحی دارد که از احترام به ممنوع و اعتقاد به ارزشمندی بشر سرچشمه گرفته و بر مسؤولیت اخلاقی آگاهانه او در قبال سعادت همگانی استوار باشد. به عبارت بهتر صلح واقعی آن است که از عشق به ممنوعان ریشه می‌گیرد، نه از ترس. سعادت انسان نیز تابع اصل «همه یا هیچ» است. یعنی در دنیای شبکه‌ای و به شدت در هم تنیده امروز سعادت راستین را نمی‌توان به قیمت تیره‌روزی دیگران به دست آورد. چه هر یک از ما در سرنوشت دیگری دخیل و سهیم هستیم و از این رو سعادت ما در گرو احساس خرسندی متقابل است. سعادت بشر چیزی نیست که صرفاً با علوم اثباتی منفعت‌گرای امروزین حاصل آید، بلکه مستلزم غنای روح و تعالی اخلاقی است؛ یعنی آن چیزی که علم کمتر بدان می‌پردازد، زیرا علم به ما شکیبایی نمی‌آموزد و از مفاهیمی چون «هدف زندگی»، «ایشان و از خودگذشتگی»، و «معنای هستی» چندان سخن نمی‌گوید. علم بیشتر با «چگونه‌ها» سر و کار دارد تا با «چرا»ها. اما آدمی برای خرسند بودن و شاد زیستن باید پاسخ‌هایی قانع‌کننده برای پرسش‌های اساسی و «چرا»های خود بیابد. زیرا همان‌گونه که از متفکرانی چون کبیر کگارد، نیچه، و فرانکل شنیده‌ایم «هر کس که «چرایی» [دلیلی] برای زندگی اش داشته باشد با هر «چگونه‌ای» خواهد ساخت». پس انسان باید نخست تکلیف خودش را با پرسش‌های بنیادی‌اش معلوم کند؛ اگر تنها به علم باور داشته باشد و نتواند پاسخی راضی‌کننده برای «چرا»های خود بیابد سرخورده و مأیوس شده و به پوچی می‌رسد. اما آن جا که علم از پاسخ‌گویی در می‌ماند ایمان به یاری انسان می‌آید. انسان امروز به یک دگرگونی اخلاقی یا بهتر بگوییم به بازسازی زندگی معنوی نیاز مبرمی دارد. دنیای رنگارنگ مادی او را به سوی خودباختگی سوق می‌دهد. دنیای مصرف‌گرای امروز می‌خواهد انسان‌ها را در چنبره نیازهای ابتدایی گرفتار کرده و از موهبت‌های معنوی محروم سازد. تجمل‌گرایی، مال‌اندوزی، بیشینه‌خواهی و آزمندی آفت‌های زندگی انسان و تعامل سازنده او با ممنوعان هستند. اما آسایش و رفاه مادی که هدف غایی شیوه زندگی مدرن است تنها بخشی از نیازهای انسانی را تشکیل می‌دهد. علم جدید می‌کوشد تا این نیازها را برآورده سازد؛ اما تکلیف با نیازهای معنوی انسان چیست؟ علم تسلط بر طبیعت را به آدمی می‌آموزد و ابزارهای گوناگونی را در اختیارش می‌گذارد تا فارغ از خیر و شر امور و بدون ارزش‌گذاری درباره حسن و قبح افعال، به اهداف معینی دست یابد. اما تفکر دینی می‌کوشد تا تسلط انسان را بر نفس خویش (یعنی بر طبیعت انسانی) محقق سازد، که این خود شرط لازمی برای همزیستی مسالمت‌آمیز و عدالت‌مدارانه در میان انسان‌هاست. زیرا برای رستگاری، آدمی باید نخست بر اندیشه و کردار خویش اختیار داشته باشد. طبق تصور رایج در دنیای مدرن انسان همچون ماشین پیچیده‌ای



● محمود بروجردی

فرض می‌شود. ماشینی که به قول علمای زیست‌شناسی تابع اصل تعادل حیاتی^۱ است که به محض کوچک‌ترین انحراف از نقطهٔ بهینهٔ تعادل، به جنبش و تکاپو می‌افتد و در مقابل ناملايمات صبر و شکیب از کف داده و برای بقا و تداوم هستی خویش به هر کاری دست می‌بازد. اما کم نبوده‌اند کسانی که در راه آرمان و اعتقاد خویش دست از جان شسته‌اند و این خود نشان می‌دهد که آدمی نیازهایی فراتر از لذات جسمانی و نیازهای زیست‌شناختی دارد. انسان برای امیدوارانه زیستن نیاز به درک معنای هستی دارد تا براساس آن مسیر، هدف، ارزش‌های خویش را مشخص سازد. در غیر این صورت او موجودی سرگردان و بلا تکلیف خواهد بود. ایمان و به ویژه ایمان دینی نقشی انکارناپذیر در جهت‌دهی و معنابخشی به زندگی آدمی دارد. بنابراین اساس دین بر تعالی معنوی و اخلاقی انسان، و در نتیجه ایجاد تفاهم، دوستی، احترام متقابل و تشریک مساعی میان انسان‌ها استوار است و مشوق و مروج وحدت و همدلی در میان همهٔ ملت‌هاست. پس چگونه ممکن است که دین بتواند عامل نفاق، تفرقه، و کشمکش باشد؟ در تعلیمات همهٔ ادیان الهی بر برابری حقوق انسان‌ها و لزوم مودت میان آنان تأکید بسیار شده است. اما امروزه هستند کسانی که می‌کوشند دامنهٔ اختلافات اقتصادی و سیاسی را به حوزهٔ

۱. Homeostasis

مذهب نیز گسترش دهند تا با تضعیف جایگاه دین در نتیجه ورود به مجادلاتی عبث، راه خویش را در رسیدن به اهداف و مطامع خاصی هموار کنند. در واقع دین که فی نفسه عامل اتحاد انسان‌هاست وسیله ایجاد چند دستگی و جدایی در میان آنان قرار گرفته است. آیا درست است که جوهر مشترک ادیان را نادیده انگاشته و به اختلاف‌های ظاهری آنها پردازیم؟ اختلاف‌هایی که در قیاس با روح آشتی‌جویانه تعالیم و احکام دینی، بسیار کودکانه و ساده‌اندیشانه‌اند. گذشته از اغراض و نیت سیاسی، ناآشنایی پاره‌ای از پیروان ادیان با پیام راستین دین که همانا پایبندی به اصول اخلاقی، عشق ورزیدن به هم‌نوع، تشویق وفاق و تقبیح نفاق بوده است، به گسترش تصورات و برداشت‌های کلیشه‌ای نادرست و تحریف شده از یکدیگر و در نتیجه به بی‌اعتمادی متقابل، و توجیه و تشدید اختلافات منجر شده است. گویا برخی از پیروان ادیان که بیشتر در قید آداب ظاهری دین هستند تا معنای باطنی آن، دین را به صورت وسیله تشخیص و برتری خود بر سایرین می‌نگرند و نه به عنوان راه کمال و تعالی اخلاقی و معنوی. همین حس برتری‌جویی و تشخیص‌طلبی یکی از آفات مهم تعامل انسانی و اخلاقی در جوامع بشری است و تنها به عقاید مذهبی محدود نمی‌شود. متأسفانه حتی در میان روشنفکران کشورهای مختلف نیز می‌توان افرادی را یافت که با نگرش ملی‌گرایانه افراطی و تکرار داستان‌های همیشگی درباره کشورگشایی‌ها و فتوحات نیاکانشان برتری قومی و ملی خود را به رخ دیگران می‌کشند و بدان مباحث می‌کنند؛ غافل از آن که، بسیاری از آنچه را که مایه افتخار خود می‌دانند، چه بسا که جز لکه ننگی بر دامن بشریت نباشد. این طرز نگرش میراث تفکر دوران استعمار است. سیادت‌طلبی و فزون‌خواهی و همه عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در سده‌های گذشته شیوه معمول برخورد دنیای صنعتی غرب با ملت‌های دیگر بوده است، هنوز هم با شکلی ظریف‌تر ادامه دارد، که البته گاهی نیز به اقتضای موقعیت با اشکال ابتدایی‌تر مانند اشغال نظامی کشورهای دیگر همراه می‌شود.

از آغاز عصر روشنگری و تلاش متفکران نوگرای غربی برای زدودن فرهنگ از پیرایه‌های خرافی تاکنون غربیان همواره از موضعی برتری‌جویانه به مردم شرق نگریسته‌اند و خود را در مرکز و دیگران را در حاشیه پنداشته‌اند. شرق در نظر غربیان حداکثر دنیایی افسانه‌ای و خیال‌انگیز بوده است و صرف نظر از متفکران معدودی چون امرسون، تورو، پل کاروس، و لافکادیو هرن که به مطالعه نسبتاً عمیق آثار شرقی پرداخته‌اند، نگرش رایج در غرب نسبت به دنیای شرق معمولاً بر نوعی «ناچیزانگاری» استوار بوده است. همین طرز نگرش باعث شد تا غربیان خود را در مقام شایسته‌ترین و برگزیده‌ترین ملت‌ها تصور کنند و منجی بشریت بدانند، و بنابراین سعی کنند تا در موضع یک معلم رسم و راه زندگی را [البته به شیوه مورد نظر خویش] به

دیگران بیاموزند. با چنین نگاهی بود که مبلغان مذهبی غربی دسته دسته روانه سرزمین‌های دیگر می‌شدند تا اهالی آن‌جا را از جهل و گمراهی نجات دهند؛ غافل از آن‌که مسیحیتی که آنان وعظ و تبلیغ می‌کردند از زهدان فرهنگ شرق‌زاده شده و به دنیای غرب راه یافته بود. همین شیوه نگرش نوع رابطه سیاسی و اقتصادی غرب با دیگران را نیز مشخص می‌ساخت: استعمارگران غرب قاره پهناور آفریقا را برای مدتی طولانی از نیروی جوان تهی و محروم ساخته و نیروی کار آن‌جا را به اسارت و بردگی بردند تا دنیای مرفه خویش را بنا کنند. سیاهان سیاه‌بختی که در چنگال سوداگران سیاه‌کار به اسارت در آمدند قرن‌ها از کوچک‌ترین حقوق انسانی خویش محروم و بی‌نصیب ماندند. ملیت‌پرستی بیمارگونه و حرص قدرت و ثروت در دنیای صنعتی غرب دو جنگ جهانی را بر بشریت تحمیل کرد که حاصل آن نزدیک به ۷۰ میلیون کشته، شهرهای ویران شده، دل‌هایی شکسته و اندوه‌بار، و تضعیف ارزش‌های اخلاقی و انسانی و ایمان مذهبی بود. و آمریکا که اینک خود را مظهر و پرچمدار تمدن غرب معرفی می‌کند تنها کشوری است که سلاح هسته‌ای را آن هم علیه شهروندان بی‌دفاع به کار برده است، و گذشته از آن بیشترین لشکرکشی‌ها را به کشورهای دیگر انجام داده است.

تا زمانی که ملت‌ها از موضع برتری‌جویی به یکدیگر نگاه کنند التهاب و تشنج در جهان همچنان ادامه یافته و شدت نیز پیدا می‌کند. هر فرد یا ملتی که خود را حق مطلق بداند طبعاً به دیگران از موضع تحقیر خواهد نگریست. امروزه برخی از محافظان قدرت در غرب از روی عادت دیرینه خود نوک تیز حملات تبلیغاتی‌شان را متوجه جهان اسلام کرده‌اند تا اسلام را عامل همستیزی و کشتار، و پیروان آن را افرادی خطرناک و ستیزه‌جو معرفی کنند. اسلام در طول حیات خود ثابت کرده است که همواره عنصر وحدت‌بخش مردمان شرق میانه بوده و علاوه بر آن دینی پویا و سازگار با شرایط زمانه بوده است. دینی که پیوسته پیروان خود را به صلح، رعایت حقوق هم‌نوعان، به علم‌آموزی و نشر دانش و به تفکر دعوت کرده است هرگز نمی‌تواند مروج خشونت باشد. این گونه اتهام‌ها تنها به کار توجیه نظامی‌گری و سیاست‌های یک‌جانبه‌نگر و خشونت‌گرایی برخی دولت‌ها می‌آید و گاهی از کار جهان‌نمی‌گشاید. رفع مشکلات کنونی جوامع بشری و پیشگیری از بحران‌های آینده در گرو بلوغ اخلاقی، بصیرت و نگرش منطقی، اعتقاد به ارزشمندی انسان، و گفت و گویی سازنده و مستمر خواهد بود. گفت و گویی مسؤولانه که همه جوامع و گروه‌های قومی، ملی، دینی، و پیروان گرایش‌های مختلف فکری و اعتقادی را به منظور کوشش مشترک در راه از میان برداشتن معضلات کنونی جهان و برخورداری همگان از امنیت و آسایش و مواهب زندگی انسانی، در کنار یکدیگر گرد آورده. گفت و گوی میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها دارای شرایط و ویژگی‌هایی است:

– شرط نخست همانا اعتقاد به برابری و حقوق یکسان افراد در بیان دیدگاه‌ها و باورهایشان است. مواضع یا احساسات مهتری و کهنتری در گفت و گو جایی ندارند. تحکم یا تسلط هر کدام از طرفین نیز در واقع ناقض هدف گفت و گو است.

– گفت و گو تا اندازه‌ی زیادی متضمن نسبی‌گرایی است و هر یک از طرفین ممکن است تنها بخشی از حقیقت را نزد خویش داشته باشد و بنابراین هدف از آن سعی مشترک در دستیابی به حقیقت است.

– گفت و گو یعنی تعامل فکری درباره‌ی ارزش‌ها. و به عبارت دیگر موضوع گفت و گو همواره با «ارزش‌های اعتقادی» فردی و گروهی پیوند دارد.

– گفت و گو رابطه‌ای تکمیلی و تکاملی است که ضمن آن طرفین به «تصحیح متقابل» اندیشه‌ها و نگرش‌های یکدیگر می‌پردازند و همین روند باعث می‌شود که آنان در جهت بلوغ و تکامل حرکت کنند.

– و سرانجام این که گفت و گو رابطه‌ای عمیق با مفهوم مسؤلیت انسان در راه بهسازی زندگی خویش دارد. گفت و گو صفت انسان فرهیخته و آگاه است؛ هر قدر دانش و آگاهی ما بیشتر باشد مسؤلیت ما نیز سنگین‌تر خواهد بود و نمی‌توانیم با هیچ عذری از زیر بار این مسؤلیت شانه خالی کنیم. اوضاع امروز جهان تا اندازه‌ی زیادی نتیجه‌ی عملکرد و انتخاب پیشینیان ماست. اما ما نیز دست بسته تاریخ نیستیم و می‌توانیم وضعیت کنونی را تغییر دهیم.

و اینک در پاسخ به این پرسش که «جنگ و دشمنی یا صلح و دوستی؟» چه خواهیم گفت؟ انتخاب با ماست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال بیستم علوم انسانی

انتشارات روزنه منتشر کرده است:

● از دموکراسی تا مردم سالاری دینی (نظری بر اندیشه سیاسی دکتر علی شریعتی) /

دکتر صادق زیباکلام / ۱۰۸ ص / ۹۵۰ تومان

● چرخش‌های لیبرالیسم / دکتر محمد توحید فام / ۲۷۰ ص / ۲۲۰۰ تومان

● کلیات سعدی / به تصحیح استاد دکتر مظاهر مصفا

خیابان توحید - نبش پرچم - بالای بانک تجارت - طبقه چهارم تلفن ۶۹۳۹۰۷۴ - ۶۹۳۵۰۸۶